

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ لَا سَيِّمًا بَقِيَهُ اللَّهُ عَلَى مَوْلَانَا بَقِيَهُ اللَّهُ فِي الْأَرْضِينَ وَ  
اللَّعْنُ الدَّائِمُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مَوْلَانَا وَ سَيِّدِنَا وَ هَادِيَنَا الْإِمَامِ عَلَى ابْنِ مُحَمَّدٍ النَّقِيِّ صَلَاةً تَامَةً ذَاكِيَةً نَامِيَةً وَ عَجَّلْ فِي فَرَجِ قَائِمِهِمْ وَ الْعَن  
أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

عرض سلام دارم خدمت سروران خودم و عرض تسلیت خدمت مولا و آقامون امام عصر علیه السلام و شما بزرگواران، به مناسبت شهادت حضرت امام هادی علیه الصلاة و السلام، در خدمتتون هستیم با سلسله مباحث بررسی شبهات مهدویت در بحث گذشته به دو موضوع پرداختیم:

موضوع اول اینکه آیا اعتقاد به مهدویت اختصاص به شیعه دارد؟ پاسخ منفی بود. ادله بسیاری رو اشاره کردیم که اون همه مشتق از خروار بود. نشان دادیم اهل سنت نیز در گام به گام اعتقاد به مهدویت با شیعه همراه بوده و هستند و در کتب فراوانی از وجود مقدس مهدی موعود علیه السلام سخن گفته اند، از ظهور او احادیث نقل کرده اند و اوصاف فراوانی برای او برشمرده اند و تنها نقطه افتراق مهم، بحث غیبت آن بزرگوار است.

### اثبات غیبت امام زمان علیه السلام

در تکمیل آن بحث باید به چند نکته اشاره کنم. در اعتقاد شیعه به مهدویت و غیبت امام مهدی علیه السلام اهل سنت و خصوصاً وهابیت بر ما بسیار خرده می گیرند و غیبت آن عزیز را اعتقادی خرافی و غیرقابل قبول برمی شمارند.

### معنای غیبت و امکان عقلی آن

در پاسخ باید عرض کنیم: آیا اعتقاد به وجود شخصی که غائب است - و غیبت او به این معناست که هست ولی از دیده پنهان است، یعنی می بینمش ولی نمی شناسیمش «بِرَوْنَهُ وَلَا يَعْرِفُونَهُ» - آیا چنین اعتقادی مستلزم تناقض عقلی است؟ آیا مستلزم محال است؟ آیا عقل، اجتماع نقیضین یا ارتفاع نقیضین دریافت می کند؟ آیا حکم به تناقض میکند؟ پاسخ قطعاً منفی است. اگر کسی معتقد باشد که مهدی موعود علیه السلام هست، او را مردمان می بینند ولی نمی شناسند و به این معنا غائب است. هرگز سخنی خلاف عقل نگفته و دچار تناقض منطقی نشده است. این نکته اول.

### نمونه هایی از غیبت انبیاء

نکته دوم اینکه آری می پذیریم چنین اعتقادی در میان آدمیان خلاف عادت بوده و متداول نیست. این که رهبر و قوده و پیشوایی باشد ولی مردمان آن را نبینند، امری رایج نیست. ولی در پاسخ و برای این که چنین امر نامأنوسی را نزدیک کنیم و استبعاد آن را بشکنیم، به مواردی اشاره می کنیم که شیعه و سنی به آن معتقدند.

### حضرت عیسی علیه السلام

به عنوان مثال حضرت عیسی علیه السلام کسی است که شیعه و سنی معتقدند که هست، زنده است و از دنیا نرفته است و عمری بسیار طولانی بالغ بر دوهزار سال دارد. نمونه های فراوانی است. من فقط به دو نمونه اشاره می کنم. ابن تیمیه در کتاب معروف خودش **مجموع**

الفتاوی جلد ۴ صفحه ۳۱۶ می نویسد: «و عیسیٰ حَیٌّ فِی السَّمَاءِ لَمْ یَمُتْ بَعْدَ وَ إِذَا نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ لَمْ یَحْکُمْ إِلَّا بِالْکِتَابِ وَ السَّنَّةِ لِأَبِیْسَیْءٍ یُخَالِفُ ذَٰلِکَ.»

می دانید **ابن تیمیه** شیخ الاسلام سلفیه است و امروزه در میان وهابیت ارج و قرب فراوان دارد. بسیار شیعه ستیز و بر افکار باطل خودش متعصب. او تصریح می کند که حضرت عیسی علیه السلام در آسمان است. زنده است و از دنیا نرفته است و از آسمان که نازل شود، حکم خواهد کرد به کتاب و سنت و با کتاب و سنت مخالفت نمی کند.

نمونه ای دیگر مفسر بزرگ و معروفی است به نام **قرطبی**. صاحب کتاب **الجامع لأحكام القرآن** او هم در جلد ۴ صفحه ۱۰۰ ذیل آیه ۵۵ سوره آل عمران آنجا که قرآن می فرماید: «إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ قَدْ كُنْتَ إِذْ كُنْتَ فِي عَيْنِ آدَمَ الْمَخْلُوقِ وَرَأَيْكَ وَرَأَفُوكَ إِلَيَّ» می گوید: «الصَّحِيحُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى رَفَعَهُ إِلَى السَّمَاءِ مِنْ غَيْرِ وَقَاتٍ وَ لَا نَوْمٍ» صحیح آن است که معتقد باشیم خداوند متعال عیسی علیه السلام را به آسمان برده؛ بی آنکه او را بمیراند یا آنکه به خواب فرو رفته باشد. در این زمینه آثار فراوان است.

#### حضرت خضر علیه السلام

نمونه دیگر حضرت خضر علیه السلام است. حضرت خضر علیه السلام کسی است که باز بنابر عقیده شیعه و سنی زنده است و عمری بسیار طولانی کرده است. غایب است. کسی او را نمی شناسد. به عنوان مثال **قرطبی** در همین **الجامع لأحكام القرآن** تفسیر معروف خودش در جلد ۱۱ صفحه ۴۵ می نویسد: «إِنَّ الْخَضِرَ فَرَّ مِنَ الْمَلِكِ لِأَسْبَابٍ يَطُولُ ذِكْرُهَا إِلَيَّ أَنْ وَجَدَ عَيْنَ الْحَيَاءِ وَ شَرِبَ مِنْهَا فَهُوَ حَيٌّ إِلَى أَنْ يَخْرُجَ الدَّجَالُ وَ أَنَّهُ الرَّجُلُ الَّذِي يَقْتُلُهُ الدَّجَالُ» می گوید که خضر کسی است که از پادشاهی گریخت و به چشمه حیات رسید. از چشمه حیات نوشید، بر اثر آن نوشیدن از چشمه حیات، حیات جاودانه پیدا کرده است. او زنده است تا موقعی که دجال خروج کند. خروج دجال در آخرالزمان است. و بعد می گوید که به دست دجال کشته خواهد شد.

خُب. این حداقل دو نمونه از کسانی که هستند که به اعتراف شیعه و سنی زنده اند ولی کسی آنها را نمی بیند و نمی شناسد و این همان معنی غیبت است که شیعیان راجع به وجود مهدی موعود علیه السلام معتقدند.

#### حضرت ادریس علیه السلام

اگر بخواهیم موارد دیگری را هم ذکر کنیم هستند کسانی مثل حضرت ادریس علیه السلام که مثلاً **ترمذی** در سنن خودش در جلد ۴ صفحه ۳۷۷ نقل می کند که او زنده است. از پیغمبر صلی الله علیه و آله حدیثی را نقل می کند که ادریس علیه السلام زنده هست و در آسمان چهارم است. اینها کسانی هستند که بنابر تعریف مشهور غیبت غائب اند و هرگز خرده گیری بر چنین عقیده ای را اهل سنت بر نمی تابند. چگونه است که اگر بگوییم عیسی و خضر و ادریس زنده اند ولی کسی آنها را نمی شناسد - یعنی غایبند - اشکالی ندارد؛ اما اگر بگوییم مهدی موعود علیه السلام غایب است، اشکال دارد.

شما ببینید در برنامه های مختلف در مقالاتشان و کتاب های مختلفشان بسیار شیعه را به استهزاء و سخره گرفته اند که معتقد به غیبت مهدی علیه السلام شده است. چگونه غیبت عیسی و خضر و ادریس را می پذیرید ولی با غیبت مهدی موعود علیه السلام چنین برخورد غیر علمی می کنید؟! این نکته اول.

بنابراین نشان دادیم غیبت امام زمان علیه السلام مستلزم محال عقلی نخواهد بود، استبعاد عرفی و عادی اش را هم با مثال هایی از بین بردیم.

#### امکان طول عمر امام زمان علیه السلام

نکته سوم این است که اگر بگوئید غیبت او به دلیل اینکه به درازا کشیده است، مستلزم اشکال دیگری است و آن اینکه کسی نمی تواند عمری چنین طولانی کند. باز جوابش روشن است و در پاسخ های پیشین پاسخ این سؤال داده شده.

اگر عیسی و خضر و ادریس و دیگران زنده اند و عمری طولانی کرده اند، عمر طولانی مهدی موعود علیه السلام اشکالی نخواهد داشت.

افزون بر اینکه قرآن به صراحت در سوره عنکبوت آیه ۱۴ تصریح می کند که نوح عمری بسیار طولانی داشته است: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ» قرآن مدت نبوت نوح را در قبل از طوفان ۹۵۰ سال ذکر می کند. «أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا» هزار سال کم از آن ۵۰ سال. یعنی ۹۵۰ سال نوح تنها رسالت قبل از طوفانش بوده است. عمر او قبل از رسالتش و عمر او بعد از طوفان اگر افزوده شود، چیزی بالغ بر ۲۰۰۰ سال است که در روایات آمده است. ما به روایات کاری نداریم فعلاً همین که قرآن از کسی سخن گفته است که حداقل ۹۵۰ سال عمر کرده است. بنابراین این اشکال را هم به راحتی دفع می کند.

### استدلال به روایات متواتر بر وجود امام زمان

آنچه باقی می ماند این است که شیعه براساس روایات فراوان و صحیح، معتقد است که مهدی موعود علیه السلام هست ولی غائب است. یعنی در میان مردم حرکت دارد، زندگی دارد ولی مردمان او را نمی شناسند که گفتیم که این نه مستلزم محال عقلی است و نه استبعاد عادی دارد و نه مشکل طول عمر، این عقیده را متزلزل خواهد کرد.

### فایده امام غائب

اما سؤال بعدی که باید به آن بپردازیم این است که: **آیا وجود چنین امامی که غائب است، سودمند است؟** در جلسه گذشته عرض شد که اولاً بر اساس روایات و آیات قرآن اثبات می کنیم که باید خلیفه ای در تمام دوران از سوی خداوند سبحان، بر مردمان حجت باشد. پس اگر باید حجتی از سوی خداوند باشد، چگونه می توان به امام مهدی علیه السلام معتقد نبود؟

### شناخت امام و نجات از مرگ جاهلیت

به عبارت دیگر هم شیعه و هم سنی فراوان نقل کرده اند که «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَهُ». «مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةُ إِمَامٍ» این تعبیر فراوان است در صحیح مسلم و مسند احمد و در منابع فراوان دیگر می توانید ببینید.

بسیار خوب بنابراین اگر هر مسلمانی باید بیعت امام زمانش را به گردن داشته باشد، باید هر شیعه ای امام زمانش را بشناسد. اگر چنین است، چرا اهل سنت بر وجود غائب خرده می گیرند؟! حداقل فائده وجود امام غائب این است که من می توانم او را به صفاتش بشناسم - هر چند او را نبینم - و با این شناخت از معرفت جاهلیت نجات پیدا بکنم.

### یک پرسش

آن سؤالی که غیر شیعه به شدت در آن وامانده است، این است که خلیفه مسلمین در این روزگار چه کسی است که مسلمانان باید او را بشناسند و اگر او را نشناختند، به مرگ جاهلیت مرده اند؟! یکی از محققین شیعه به نام **شیخ علی آل محسن** کتابی دارد به نام **مَنْ هُوَ خَلِيفَةُ الْمُسْلِمِينَ فِي هَذَا الْعَصْرِ** خلیفه مسلمین در این روزگار کیست؟ جالب است بدانید همگان معتقدند که باید خلیفه ای باشد و باید او را شناخت و نشناختن او منجر به مرگ جاهلیت خواهد شد اما این تنها شیعه است که میتواند امام غائب خودش را مصداق این امام زمان علیه السلام معرفی بکند. آیا اهل سنت می تواند ملک عبدالله، ملک سلمان و دیگر کسانی که هر روز دستشان به یک جنایتی آلوده است را معرفی کنند؟! آیا شناختن چنین افرادی با چنین سوابق و با چنین عملکردهایی نجات بخش از مرگ جاهلیت است؟! این نکته بسیار مهمی است که باید غیر شیعه پاسخ گو باشد.

## هدایت دل ها

اما پاسخ دیگری که به این سؤال عرض می کنیم، این است که در جلسه گذشته هم گفتیم. حکومت تنها فائده امام نیست که اگر امام از حکومت منع شد، دیگر وجودش لغو و بیهوده باشد. چنانکه غیر شیعه چنین تعریفی از امامت کرده است. آنان امامت را مساوی با حکومت گرفته اند و در نتیجه برای کسی که حکومت ندارد، فائده ای قائل نشده اند. خیر چنین نیست. امامت در واقع فرمانروایی قلوب و هدایت دل هاست، به امر الهی. خب؛ گاه این فرمانروایی و هدایت از طریق حکومت انجام می شود و اگر حکومت از امام سلب شد و غاصبان از دست او حکومت را ربودند، امام به طریق دیگری و به شکلی غیبی به وظیفه امامت خودش عمل خواهد کرد. قرآن امامت را اینگونه تعریف کرده است: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» ما آنان را امامانی قرار دادیم که هدایت می کنند، هدایت به امر. هدایت به امر چیست؟ هدایت به امر این است که «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»

## انواع هدایت

اگر بخواهم خیلی مختصر عرض کنم، اینگونه می گویم: دونوع هدایت داریم: یک هدایت، هدایت ارائی است. دومین هدایت، هدایت ایصالی است.

در هدایت ارائی که بیشتر وظیفه انبیاء است، هادی راه را به مردمان و مهتدیان نشان می دهد. به عنوان مثال کسی از شما می پرسد که فلان آدرس کجاست؟ شما مسیر را بهش نشون می دید: می گید این خیابون را باید بری بعد سمت راست بپیچی، بعد به میدان میرسی، سمت چپ برو بعد ... مسیر رو نقطه به نقطه و گام به گام به او ارائه می کنید و نشان می دهد. این می شود هدایت ارائی. هدایتی داریم بالاتر از این که هدایت ایصالی است. در این هدایت که مخصوص امام است («يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» است)، امام تنها ارائه طریق نمی کند بلکه «ایصال الی المطلوب» می کند. یعنی دست مهتدی را میگیرد و به سرمنزل مقصود می رساند. از شما می پرسم: فلان موقعیت، فلان مقصد را چگونه باید برسم؟ شما می گوید: بیا سوار ماشین شو، با همدیگه حرکت می کنیم میریم. من سوار ماشین شما میشم و شما من رو به مطلوب و مقصود خودم می رسانید. این نوع از هدایت با هدایتی که آدرس را به من نشان بدهید، خیلی تفاوت داره. این هدایت، هدایت ایصالی است.

## هدایت ایصالی امام

امام ایصال الی المطلوب میکند. به چه گونه؟ به همان گونه که یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا. امر چیست؟ «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» توسط امور غیبی، توسط اموری که به دست خداست و كُنْ فَيَكُونُ می شود به آن شکل امام ایصال الی المطلوب می کند.

## نمونه هایی از الطاف غیبی انبیاء

### هدایت غیبی حضرت خضر

اگر بخواهیم نمونه ای رو در قرآن مثال بزنیم، حضرت خضر علیه السلام است. حضرت خضر علیه السلام کسی است که از رجال الغیب است؛ یعنی به ظاهر سیمتی مشهور در میان مردمان ندارد ولی خدا به دست او تصرفاتی در عالم کرده است و هدایت هایی را از مجرای وجود او محقق فرموده است. به عنوان مثال خداوند متعال در سوره کهف آیه ۷۴ سخن از رسیدن موسی علیه السلام و وصی او شمعون (که به خضر می رسند) به میان می آورد. وقتی به خضر علیه السلام می رسند، حضرت خضر علیه السلام سه حرکت انجام می دهد که این سه حرکت نماد و نمونه ای است از فعالیت های رجال الغیب. اولاً کشتی ای را سوراخ می کند. دوم دیواری را می سازد و سوم جوانی را می کشد. در هر یک از این سه کار آثار فراوانی نهفته است. یکی از آن آثار این است که وقتی آن فرزند کشته می شود، خدا در عوض کشته شدن آن فرزند که قرار بوده پدر و مادرش را بکشد، هفتاد نبی به پدر و مادر او عطا می کند. در واقع دختری به آن پدر و مادر عطا می کند که از نسل آن دختر ۷۰ نبی خارج می شود، براساس روایات. اگر نخواهیم وارد روایات شیعه هم بشویم، همین قدر که خداوند متعال شخصی به نام خضر علیه السلام را در عالم دارد که یک سری حرکات غیبی را توسط او انجام می دهد و اوست که در جریان هدایت و رساندن مردم به نقاطی از حد مطلوب نقش آفرینی می کند، همین برای ما کافی است.

وقتی موسی علیه السلام از همه این فعالیت های خضر علیه السلام، سؤال می کند، او جواب می دهد: «وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا» اینها را من از خودم و خودسرانه انجام ندادم. این چیزی بود که بر اساس امر الهی بود. این همان چیزی است که ما به دنبال او هستیم. می گوئیم: امام عصر علیه السلام شخصیتی است غیبی. شخصیتی است غائب ولی هدایت الهی را اگرچه در مجرای حکومت انجام نمی دهد (و این البته به خاطر موانعی است که مردم ایجاد کرده اند و نقص بر او نیست) ولی امامت او تعطیل نیست و او حرکات غیبی خود را به نحو **ایصال الی المطلوب** انجام می دهد. دستگیری می کند و افراد را به سر منزل مقصود می رساند. به چه شکل؟! به صورت غیبی. همانگونه که خضر علیه السلام به صورت غیبی کارهایی را انجام می داد و آثار هر یک بعداً مشخص شد که چه بود. چون فرصت نیست مراجعه بفرمایید به سوره کهف آیات رو ببینید و آثار آن نقش آفرینی کرد در هدایت هایی برای امت هایی.

#### رحمت غیبی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله

در تکمیل مسئله فائده امام زمان علیه السلام یا اینکه حکمت امامت با غیبت امام ناسازگار نیست، باید این را هم عرض کنم که قرآن برای وجود مقدس پیامبر خدا آثاری تکوینی بیان کرده است. به عنوان مثال در سوره مبارکه انفال آیه ۳۳ می فرماید: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ \* وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ» پیغمبر ما! تا وقتی تو در میان این امت هستی، خدا این ها را عذاب نخواهد کرد. ببینید وجود مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله در میان امت بی آنکه هیچ سخنی بگوید، موعظه ای بکند، هدایتگری ظاهری به نحو هدایت ارائی داشته باشد، وجودش مفید است و باعث دفع عذاب است از امت.

جالب است به همچنین تعبیری را در روایات شیعه و سنی راجع به وجود مقدس اهل بیت علیهم السلام هم داریم. روایتی را **حاکم نیشابوری** در **المستدرک علی الصحیحین** جلد ۲ صفحه ۴۸۶ نقل کرده است و آنرا صحیح الاسناد خوانده. روایت این است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «النَّجُومُ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ فَإِذَا ذَهَبَتْ أَتَاهَا مَا يُوعَدُونَ وَ أَنَا أَمَانٌ لِأَصْحَابِي مَا كُنْتُ فَإِذَا ذَهَبَتْ أَتَاهُمْ مَا يُوعَدُونَ وَ أَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأُمَّتِي، فَإِذَا ذَهَبَ أَهْلُ بَيْتِي أَتَاهُمْ مَا يُوعَدُونَ» مشابه همین مضمون را دیگران از سنیان هم نقل کرده اند. به عنوان مثال **مناوی** در **فیض القدير** جلد ۶ صفحه ۹۷

همچنان که ستارگان امان آسمان و اهل آسمان هستند و اگر ستارگان نباشند، هر بلایی بر سر آسمانیان فرو خواهد ریخت. همینگونه من و اهل بیت من امان هستیم برای امت مان و اگر اهل بیت من نباشند، بر سر امت و نسل های آتی بلایی فرو خواهد ریخت که اثری از امت باقی نخواهد ماند. ببینید وجود مقدس اهل بیت علیهم السلام بنابر تصریح روایات سنیان چنین اثری دارند.

#### سبب محرومیت از ما

آن تعبیر دقیق، مختصر و بسیار علمی **مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی** جالب توجه است. او می فرماید: «وَجُودُهُ لَطْفٌ وَ تَصَرُّفُهُ لَطْفٌ آخَرَ وَ غَيْبَتُهُ مِثْلًا» می گوید: وجود امام عصر علیه السلام به خودی خود لطف است. چه تصرفی بکند و کاری انجام بدهد، چه ندهد. حال اگر کاری انجام داد، تصرفی کرد و حکومت به دست او بود، لطف دیگری شامل حال امت خواهد شد.

سؤال می کنیم: چرا غیبت کرده است؟ می گوید: «غَيْبَتُهُ مِثْلًا» ما خودمان باعث شدیم که او غیبت کند. بنابراین در حکمت امامت هیچ خلل و فرج و نقصی وارد نمی شود. امام وجودش لطف است. چه تصرف بکند، چه نکند. اگر تصرف بکند، لطف دیگری شامل حال ما خواهد شد. چرا این لطف از ما سلب شده است؟ چون ما خودمان غیبت او را سبب شده ایم. بنابراین اشکال بر امام نیست. نباید بگوئیم: چرا امامی که شیعه مدعی است، غایب است؟ باید بگوئیم: چرا ما او را به پرده غیبت فرو برده ایم؟

### اثبات وجود امام زمان علیه السلام

شبهه دیگری که به تازگی از سوی برخی روشنفکران کوتاه فکر مطرح شده است، اینست که می گویند: وجود امام زمانی که شیعه مدعی است، قابل اثبات تاریخی نیست. بلکه صرفاً باید به او معتقد بود. با این سخن می خواهند بگویند که یک عقیده درون دینی است که قابل دفاع در میان مجامع علمی نخواهد بود و شما نمی توانید براساس قواعد علمی و ضوابط تاریخی وجود او را اثبات کنید. بعد مثال می زنند و می گویند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را هر کسی، چه مسلمان چه غیر مسلمان، می تواند یقین داشته باشد که وجود داشته و شخصی به نام محمد ابن عبدالله در فلان زمان، در فلان نقطه جغرافیایی می زیسته است. اما شخصی به نام مهدی شیعه، چنین کسی را نمی توان پذیرفت. چرا که مدت زندگی او در میان مردم ۵ سال بوده است و در آن ۵ سال هم در میان مردم حضور چشمگیری نداشته است. بنابر این قابل اثبات نیست.

### تفاوت در وضوح مسائل تاریخی

در پاسخ باید بگوییم که اولاً هر عقیده ای را باید طبق موازین خودش اثبات کرد. اگر شما راجع به وجود شخصی در منطقه ای بخواهید جستجو بکنید، لزومی ندارد که در منطقه ای دیگر از او سراغ بگیرید. شما فرض کنید می خواهید یک شخصیت تاریخ سازی را در یک منطقه ای بشناسید. آیا مثلاً این شخص اگر در فرانسه در قرن هفدهم حرکات و فعالیت هایی را داشته، شما باید بروید در جنوب آفریقا از او خبر بگیرید؟! و اگر آنجا خبری از او نیافتید و مردمان او را نمی شناختند منکر وجود او بشوید؟! آیا این صحیح است؟! آیا اگر هر مطلبی به اندازه وضوح اثباتی تاریخی پیامبر صلی الله علیه و آله نبود باید انکار بشود؟! آیا این طبق موازین صحیح است؟!

به عنوان مثال در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله، آن حضرت با اصحاب فراوانی می زیسته است. برخی از این اصحاب بسیار مشهور بوده اند. همه می دانند. چه غیر مسلمان چه شیعه چه غیر شیعه. اما برخی اصحاب به آن اندازه مشهور نبوده اند. حال اگر یک محقق بر اساس موازین علمی و بر طبق اسناد تاریخی فراوان (به حدی که به تواتر برسد و هیچ گونه شکی باقی نماند) وجود یک صحابی را در کنار پیغمبر صلی الله علیه و آله در چهارده قرن پیش اثبات بکند، در حالی که دیگران به وجود او اصلاً آگاه نیستند آیا چنین اثباتی ارزشی ندارد؟! آیا این اثبات، صرفاً یک اعتقاد است؟ خیر قطعاً چنین نیست.

اگر یک محقق بر اساس موازین علمی شخصیتی را اثبات کرد، اثبات می شود. چرا دیگران او را نمی شناسند؟ چون برایشان مهم نبوده شخصیت او. چون به گونه ای نبوده است که عالمگیر و فراگیر باشد ولی فراگیر نبودن او مستلزم انکار او نیست. نمی توانیم بگوییم شخصیت او دیگر قابل اثبات نیست.

بنابراین این نکته ای است که باید توجه داشت. در این سخن مغالطه ای فاحش صورت گرفته است و آن اینست که اثبات پذیر بودن هر شخصیتی را، مقایسه با اثبات پذیر بودن شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله گرفته اند و اینکه دوست و دشمن و آشنا و ناآشنا باید او را بشناسند. چنین نیست. ما بسیاری از حقایق را می توانیم اثبات قطعی و علمی کنیم به گونه ای که به هرکسی ارائه کنیم، خرد او و منطق او تصدیق کند، ولی تا پیش از اینکه معرفی اش نکرده ایم، او را نشناسند و اصلاً با او بیگانه باشند. بنابر این اینکه امام زمان علیه السلام را عده ای نمی شناسند یا اینکه مستشرقین با او آشنایی ندارند، دلیلی بر این نمی شود که وجود او قابل اثبات تاریخی نیست و صرفاً یک عقیده درون دینی است. این نکته اول.

### اعتبار منابع تاریخی شیعه

نکته دوم اینکه هر اثباتی راه خودش را می خواهد. وقتی شما با دلایل قطعی، شیعه را پذیرفتید و آن وقت قواعد رجالی شیعه رو پذیرفتید و آنوقت شخصیت هایی مثل شیخ صدوق و کلینی و دیگران را پذیرفتید، آن وقت به راحتی وجود مقدس امام زمان علیه السلام اثبات خواهد شد.

چنین نیست که شما بتوانید در میان آثار - فرض کنید - زرتشتیان به دنبال اثبات امام زمان، مهدی، ابن حسن العسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف بگردید. این کار صحیح نیست. نه طبق اصول علمی و نه طبق اصول عرفی. بنابراین مغالطه دیگری رخ داده است و آن اینکه مسیر شناخت امام زمان علیه السلام در واقع خواسته یا ناخواسته به بیراهه انداخته شده است و بیراهه را به عنوان راه معرفی کرده اند و آن وقت گفته اند این بیراهه که به نتیجه ای نمی رسد. خوب بزرگوار! شما باید مسیر را درست انتخاب می کردید تا به مطلوب می رسیدید.

#### اثبات مهدویت بر اساس فرمایشات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله

نکته سوم اینکه اصلاً اگر کسی به شیعه هم معتقد نباشد و اعتقاد درون دینی هم نداشته باشد، باز هم می تواند به وجود امام عصر علیه السلام معتقد بشود؛ چرا که نه تنها ادله تاریخی فراوان در این زمینه میان شیعه و غیر شیعه وجود دارد، بلکه آثار فراوانی از پیشگویی های پیامبر خدا در تراث اسلامی موجود است. شمایی که پیامبر را قبول دارید و شما که می گوئید شخصیت پیامبر علیه السلام به لحاظ تاریخی قابل اثبات است، میتوانید به راحتی با اندک تتبعی در میان سخنان پیامبر علیه السلام، دریابید که او وعده داده است به فرزندی از اهل بیت خود که متولد خواهد شد و ظهور خواهد داشت «وَيَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا».

بنابراین این خود نکته ای دیگر است که علاوه بر تاریخ پذیر بودن، یعنی قابل اثبات تاریخی بودن شخصیت امام عصر علیه السلام، پیشگویی هایی که قبل از وقوع این واقعه و قبل از گزارش های تاریخی داریم، خود دلیلی محکم و از استوانه های مستحکم این استدلال علمی ما بر وجود مقدس امام عصر علیه السلام است.

#### اثبات مهدویت در سایر مذاهب اسلامی

و نکته چهارم اینکه کاش شما به آثار سنیان هم سرکی می کشیدید تا ببینید که آنهایی که بیگانه اند، آنها نیز از وجود مقدس امام عصر علیه السلام سخن گفته اند. یکی دو موردش را در جلسه گذشته عرض کردم.

شخصی مثل **ابن حجر هیثمی** در **الصواعق المحرقة** جلد ۲ صفحه ۶۰۰ گفته است که: فرزند ابومحمد ابن الحسن العسکری علیه السلام شخصی است به نام **أبو القاسم محمد الحجة** علیه السلام و در هنگام وفات پدرش پنج ساله بوده است.

شخصی به نام **شبرای شافعی** که مصری است در کتاب **الاتحاف** خودش صفحه ۶۸ گفته است که: امام مهدی محمد ابن الحسن العسکری علیه السلام در شب نیمه شعبان ۲۵۵ چشم به جهان گشوده است.

شخصی مثل **حنفی قندوزی** در کتاب **ینابیع الموده** جلد ۳ صفحه ۱۱۴ گفته است: خبر ولادت او معلوم است عند الثقات. تصریح می کند که: «الخبیر المعلوم عند الثقات أن ولادة القائم عليه السلام كان ليلة الخميس عشر من شعبان سنة خمس وخمسين و مائتين في بلدة سامرا» دقیقاً آدرس زمانی و مکانی شیعه را می دهد.

شخصی مثل **ناصرالدین الالبانی** که وهابی مسلک است، به وجود امام عصر علیه السلام و مادر او اشاره می کند. در **التعليقات الرزية** جلد ۲ صفحه ۱۵۰/

شخصی مثل **زرکلی** که او هم وهابی مسلک است، در کتاب خودش **الأعلام** گفته است که: «محمّد بن الحسن العسکری الخالص ابن عليّ الهادي أبو القاسم آخر الأئمة الاثني عشر عند الإمامية ولد في سامرا و مات أبوه و له من العمر نحو خمس سنين.» می گوید که: مهدی علیه السلام همان کسی است که نزد شیعه دوازدهمین امام است. ما معتقدیم که او در سامراء او متولد شده است و تاریخ تولد او را ذکر می کند. سال ۲۵۵/

شخصی مثل **شبلنجی** در **نور الأبصار** جلد ۲ صفحه ۱۸۸ باز از شعرانی نقل می کند که **شعرانی** در **البيواقيت والجواهر** گفته است که: «المهدي من ولد الإمام الحسن العسکری» و می گوید که: «و مولده ليلة النصف من شعبان سنة خمس وخمسين و مائتين» و تا به آخر.

اینو می خواهیم عرض کنم که اگر عقیده ای درون دینی بود، این همه افراد سنی مذهب نباید گزارش تاریخی از ولادت او می دادند. اینها با این که به آن مهدی ای که ما معتقد هستیم اعتقاد ندارند ولی از ولادت او سخن می گویند. اگر به لحاظ تاریخی قابل اثبات نبود، چگونه دارند ادعا می کنند و با جزمیت و قطعیت از ولادت مقدس او سخن می گویند؟! معلوم می شود که امری است نه تنها به لحاظ درون دینی قابل اثبات بلکه به لحاظ تاریخی هم قابل اثبات است که سَنیان تصریح کرده اند و آن را مسلم و قطعی دانسته اند. البته این افرادی که ذکر کردم نه همه آنها.

### اصالت اعتقاد به مهدویت، نه سرقت اعتقاد

شبهه دیگری که مطرح است این است که برخی غربیان پنداشته اند که عقیده شیعه و مسلمان ها نسبت به وجود مقدس امام عصر علیه السلام، مهدی موعود علیه السلام عقیده ای است که از ادیان دیگر به سرقت برده شده است. شخصی به نام «جیمز دا مستتر» (که مستشرقی است فرانسوی) در کتاب خود «مهدی از صدر اسلام تا قرن سیزدهم هجری» ترجمه «مهدی جهانسوز» در صفحه ۵ تا ۷ چنین ادعا کرده و گفته است: «در دیانت اسلام؛ آثاری از اصول دیانت یهودیان و عیسویان و اساطیر ملل مذکور دیده می شود. نکته مشترکی که در این سه دیانت یافت می شد، دلالت بر اعتقاد به یک وجود فوق الطبیعه بود که بایستی در آخر الزمان ظهور کند و نظم و عدالت رفته را به جهان باز دارد. این اعتقاد که نخست در دیانت یهود بود و عیسویت را به وجود آورده است، تحت تأثیر اساطیر ایرانی واقع شد. مسلمانان در خصوص اعتقاد به ظهور منجی اصول عیسویان را پذیرفته اند.»

هم چنین شخص مشهوری مثل «گلد زیهر» (که اصالتاً مجارستانی است) در کتاب خودش که به زبان عربی ترجمه شده به «الْعَقِیدَه وَ الشَّرِیْعَه فِی الْاِسْلَام» در صفحه ۲۱۵ مطالبی می نویسد که ترجمه فارسیش اینه. میگوید: «اندیشه بازگشت منجی غائب، از ساخته های شیعیان یا از عقاید ویژه آنان نیست. بلکه احتمال می رود که از طریق تأثیر ادیان یهودی و مسیحی به اسلام راه یافته باشد. جهودان و ترسایان باور دارند که ایلای پیامبر به آسمان برده شده است و ناگزیر در آخر الزمان برای برپایی بنیان حق و عدالت به زمین بازخواهد گشت. بی شک پاره ای از ویژگی های ساوشیانس در دین زرتشتی نیز با اندیشه مهدویت که اصل آن به عقاید یهودیت و مسیحیت باز می گردد، آمیخته شده است.»

افراد دیگری هستند که چنین ادعایی کرده اند و در میان «به ظاهر مسلمانان شیعه» هم کسانی بوده اند که همین حرف را تکرار کرده اند. مثلاً احمد کسروی در کتاب خودش به نام «بهائی گری» همین را می گوید. وی می گوید: «باید دانست مهدی گری یا باور داشتن به آنکه کسی در آینده با نیروی بیرون از آئین پیدا خواهد شد و جهان را به نیکی خواهد آورد، از باستان زمان میان ایرانیان و جهودیان بوده است. مهدویت را ایرانیان بین مسلمانان انداخته اند.»

خب این سخن در واقع می خواهد بگوید که یک عقیده ای بوده است، مسلمان ها پسندیده اند. در میان ادیان دیگر دیده اند و پسندیده اند و آن را وارد دین خودشان کرده اند و گرنه هیچ مدرک و دلیل و اعتبار قطعی ندارد.

### مشابهت در سایر عقاید

پاسخ این مسأله بسیار روشن است. در واقع شما اگر بخواهید این شبهه را ریشه یابی بکنید، باید در بسیاری از پارامتر های دینی ما این را ببینید. خاطریم هست در همین دوران کنونی کسانی را می دیدم که به ظاهر متفکرینی بودند که برخی از عقاید اصیل اسلامی را به سخره می گرفتند. مثلاً فرض کنید پل صراط و دیگر جزئیات عقاید اسلامی و غیره را بازگرفته و اقتباس شده از ادیان و اسطوره های قدیمی ایرانی یا زرتشتی یا مسیحی یا یهودی می پنداشتند و می گفتند اینها در واقع در دین نبوده و از آنجا به سرقت رفته است. تنها دلیلی که ارائه می کنند، این است که تلاش می کنند مشابهت سازی هایی را ارائه کنند. بگویند همانگونه که اعتقاد به منجی در میان مسلمانان هست یک همچنین منجی ای را هم دیگر ادیان اعتقاد دارند. بنابراین معلوم می شود که شما از آنها دزدیده اید و یا مثلاً عقیده



به پل صراط در میان شما هست همین عقیده در میان زرتشتیان هم (مثلاً) هست. بنابراین معلوم می شود که شما این رو از آن ها دزدیده اید.

### ادعای بی دلیل

اولاً؛ در پاسخ باید بگوییم که هیچ دلیل برای این که این عقیده باطل است، ارائه نشده است. عدم ارتباط مشابَهت با سرقت

ثانیاً؛ روشن است که مشابَهت بین دو مطلب دلیل نمی شود که این مطلب از آن مطلب، این گروه از آن گروه، این دسته از آن دسته دزدیده باشند. ممکن است دو گروه به یک مطلب معتقد باشند بی آنکه خود در اصل و ریشه فاقد آن مطلب بوده باشد و آن را از دیگری به سرقت برده باش.

### وحدت ادیان

نکته سوم اینکه اصلاً کسانی که به این مطلب تفوه کرده اند، از یک نکته بسیار روشن که اسلام خود بارها و بارها فریاد کرده است، غافل شده اند. آن نکته این است که اسلام در آیات فراوانی از قرآن و در روایات فراوانی از شیعه و سنی تصریح کرده است که تمام ادیان یکی است و تمام عقاید یکی است. همه واحد است و آن دین واحد، دین اسلام است.

«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» «أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ». «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ» تمام ادیان، تمام انبیا به اسلام دعوت کرده اند و تمام این آئین یکپارچه و یکسان است. ما در واقع به کسانی که در عقیده به مهدویت ما را متهم به سرقت می کنند، می گوییم شما نفهمیده اید. اتفاقاً اینکه ما یهودیان و مسیحیان یکسان سخن می گوییم، نشان دهنده الهی بودن دین ماست. اگر ما مختلف بودیم، معلوم می شد که از دو آیین دوگانه هستیم. این که به یک گونه و یکپارچه سخن می گوییم (بدون اینکه اختلافی در میان باشد) خود نشان دهنده الهی بودن اسلام است. انبیا الهی همه معتقد بوده اند که از سوی خداوند رحمان آمده اند. بنابراین باید طبق یک برنامه و با یک محتوای یکسان سخن بگویند. این اشتباه هست که باور شود یا تصور شود که هر دینی برای خود باید یک سازی بزند، هرگز اینطور نیست. چون همه از یک جا آمده اند، همه یک پیام آورده اند. قرآن به روشنی فریاد کرده است که «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا» برای شما همان دینی را آورده ایم که برای نوح آورده بودیم.

### تصدیق ادیان گذشته از سوی اسلام

علاوه بر این، به روشنی فریاد کرده است که من تصدیق کننده ادیان گذشته هستم. قرآن می فرماید: «وَقَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ» ما عیسی علیه السلام را پشت سر موسی علیه السلام آوردیم؛ در حالیکه عیسی علیه السلام هرآنچه موسی علیه السلام در تورات آورده بود، همه را تصدیق کرد. بعد به عیسی علیه السلام انجیل دادیم «وَأَتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَ نُورٌ». بعد می فرماید: پیغمبر ما! ما هم به تو قرآن دادیم. «وَإِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ» در کتاب قرآن تو هم، هرآنچه که به موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام در تورات و انجیل داده بودیم، همه را تصدیق کردیم. «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ». ببینید به روشنی ما خودمون در اسلام داریم ادعا می کنیم هرچه ما داریم، اونها هم داشته اند هر آن چه داشته اند، ما هم داریم و تأیید می کنیم و مورد تصدیق ماست. «بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَصَدَقَ الْمُرْسَلِينَ» بنابراین، این سخن بسیار باطل و نابخردانه ای است.

اگر کسی بگوید: «چرا آثاری از عقاید ادیان دیگر در میان شما هست؟! چون این آثار هست، شما از آن ها به سرقت برده اید.» می گوییم: این چه حرفی است؟! ما اتفاقاً خودمون داریم فریاد می کنیم که هرآنچه که آنها دارند، ما هم داریم. هرآنچه آنها دارند، ما تأیید می کنیم. مورد تأیید ماست.

### تفاوت ادیان

ممکن است اینجا فقط یه سؤالی پیش بیاد و آن اینکه پس تفاوت ادیان به چیست؟ تفاوت ادیان به این است که از آنجایی که سطح درک بشر فزونی یافته است و هر بشری در دوره ای نسبت به دوره قبل پیشرفت هایی کرده است، برخی از ظرایف اخلاقی و تربیتی و برخی از حقایق عقیدتی و عرفانی، به امت های پسین گفته شده است که به امت های پیشین گفته نشده بوده است. ولی این بدان معنا نیست که به عنوان مثال اصل نبوت، اصل توحید، اصل معاد، اصل امامت و وصایت برای انبیا، اصل منجی در آخر الزمان، اصل اصلاحگری و آینده روشن بشر، این اصول بخواد در میان ادیان دچار تغییر و یا کم و زیاد بشود. هرگز چنین نیست. بلکه اختلافات تنها در حد رشد بشر در جزئیات و فروع است. هم چنین اگر دینی در گذشته دچار تحریف و تصحیف و انحراف شده است، در دین جدید، در دین الهی (که همان اسلام باشد) احیا بشود و برگردد به نقطه ای که بوده است. بنابراین، این سخن هم سخن بی جایی است که اعتقاد به مهدویت را سرقت و اقتباس از دیگر ادیان بدانیم. امیدواریم که پاسخ ها درخور بوده باشد. ان شاء الله اگر توفیق باشد در جلسات آینده هم در خدمتون خواهیم بود با دیگر شبهات مهدویت.

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ